

زمان کوارتز نوشته‌ایام واسف

دنیاى امروز آن مفهوم زمان را که جامعه غرب با آن پرورش یافته درهم شکسته است.



کوارتز یونانی اتروچ می‌دنگ
معروف به پلور سنگ.

از توالی عبت لحظه‌های منفرد نیست. فاینه‌های منفرد جای زمان در جریان را گرفته است. لحظه و برخورد دقیق با زمان جای استعراز و انتظار ننشسته‌اند. به قول گاستون باشلار متفکر فرانسوی، «زمان دیگر جریان نسبی سباید فسوران می‌کنند».

کوارتز و رویای دقت

با اینکه در پراکندگی بی‌سنای لحظه‌ها گرفتار آمده‌ایم، آیا هنوز «نظام وفاداری شاعرانه» به زمان در آگاهی ما باقی نمانده است؟ آیا درجایی که تصویری عقلانی وجود ندارد استعاره‌های جدیدی از زمان پیدا نمی‌شود؟ در گذر از زمان هندسی و بنابر این فضایی، به زمان عددی و عملی‌تر، گمان کردیم که سرانجام از استعاره‌های زمان آسوده شده‌ایم. اما اصلاً چنین نیست. شاید زمان فضا را خرد کرده باشد. اما غبار فضا استعاره‌های جدید است. و اگر برعکس تمام انتظارات معلوم شود که در این جهان به اصطلاح عقلایی همه ما نه یک ساعت که یک استعاره به دور مع خود بسته‌ایم چه؟ در ساعت کوارتز، زمان دیگر نه به وسیله حرکت مکانیکی که به وسیله ارتعاش یک پلورکوارتز اندازه گرفته می‌شود. ارتعاشی که از لحاظ مکانیکی ساکن است، کنترل الکترونیکی دارد و فقط یک چهل هزارم ثانیه طول می‌کشد. کوارتز در هیچ دید الهی‌ای از زمان جایی ندارد. اینجا، زمان از ارتعاش دورنی ماده اولیه و فقط از این درون - بود بیرون می‌آید. فاینه‌ها بی‌درنگ، درست پیش از آنکه برای همیشه

جسوع به اصطلاح فوق‌صنعتی غرب در رومانی با کینه‌های غیرقابل برآوردی چون زمان، تاریخ، و معنای زندگی ترجیح‌بند اندوهیار بحران را سومی دهند. با این حال آنچه بحران پنداشته می‌شود اغلب فقط دوره‌ی تغییر است از یک وضعیت به وضعیت دیگر، صدای شیور مرگه نظامی از نمانده‌است در برابر نظامی دیگر که در بساز نماندن تصور جدیدی از جهان توانا تر است. فریاد وحشت از تجدید تنها از تفکری برمی‌خیزد که ریشه در دنیایی رو به زوال دارد. تجدید (modernity)، بنا به تعریف، در حال گسست دائم

است؛ گسستن از جهان قدیم - جهان مسیحی - و جهان نو که به نوبت خود تاگزیر از کهنه شدن است. تجدید، که محکوم به نوسازی است، فرایند دائمی رانش است. گسست اهمیت‌ترین جنبه‌های حال، با راهی از تخیل گذشته، در تمام جهان درهم شکسته می‌شوند. رویدادهای افسانه‌ای زمان که روزگاری تصویری خطی از تاریخ رسم می‌کردند در قیاسی فرو رفته‌اند که همه چیز در آن امکانپذیر است. تاریخ رویدادها که توالی علت و معلولی آن مشخص بود، فروپاشیده و مطالعات ریشه‌ای متعدد سعی در بازسازی گام به گام متشوری دارند که وجوه بی‌شمار دارد.

آنچه ظاهر آ برای همیشه از دست رفته حس استمراری است که همه چیز را کنار هم نگه می‌داشت. زمان خطی - زمان مثلث میان نقطه نگاه و نقطه رستگاری - چنانچه از میان برداشته شود، چیزی جز درگی ناپیوسته از گذرانی پاره پاره برجای نرهد مانند زمان، بی‌نصب از مشیت الهی و وحدت ارزشهایی که به آن انسجام می‌دهد. دیگر چیزی بیش

ناپدید شوند در کوزسوی از نور شعلهور می‌شوند. بلورهای مایع گذر پرشتاب خود را نمایش می‌دهند. آنگاه، آهسته‌تر، ستیز مرگبار دقیقه‌ها و ساعتها آشکار می‌شود. زمان برای ارضای علاقه غیر ارادی ما به جزئیات، جزئیات جزئیات «بلوری می‌شود». جزء لاینفک مسئله ذهن معاصر است. ابدیت بر عکس می‌شود و در فشرده‌گی کامل یک لحظه بلورین دوباره تسخیر می‌شود. بلورهای مایع - این استعاره، ذرات گشته را دوباره یکی می‌کند و دوباره جسرینان را می‌سازد. بلورهای زمان در استمرار ذوب می‌شوند و در طول زندگی روزمره پخش می‌شوند.

چنین است که ارتعاشهای بلور کوارتز برای دستیابی به دقتی فوق‌العاده محاسبه شده‌اند و این دقت به نوبت خود تعیین کننده ارزش خود ساعت است. با این حال گرچه این ارتعاشها برای پژوهش علمی ضرورند، این ظرافت و دقت بیش از حد در اندازه‌گیری زمان اثر چندانی بر ادراک عادی ما ندارد. چشم ما فاصله بین دو لحظه عینی را حس نمی‌کند و به این ترتیب حس استمرار را بازمی‌آفریند. در واقع مقیاس زمانی بزرگتری از مقیاس زمانی ثانیه خودسوز وجود دارد؛ حس استمراری هست که این مبنی ابدیت نمی‌تواند آن را محو کند. ساعتها از مد می‌افتند، پاتریها خالی می‌شوند و دستها می‌چروکند.

زندگی در شتاب

انسان امروز، در دل هستی خود، در کلاف سردرگمی از مقیاسهای زمانی و ریتمهای گوناگون مشخص اما هم‌زمان اسیر است. بخواهیم یا نخواهیم، زمان جمعی ما در کنترل زمان نجومی است. و چون در سراسر جهان چنین است، زمان مانند نوعی پول رایج شده است. تقسیم زمان به واحدهای ثابت به ما امکان فروش و خردیدن بسته‌های فعالیت را می‌دهد که در واقع تبدیل به اشیاء مستقل شده‌اند.

به این ترتیب زمان به یک بُعد بسته تبدیل می‌شود، به مجموعه کاملی از اجزای خالی که باید پسر شوند یعنی به بهترین نحو ممکن مورد استفاده قرار گیرد. هنگامی که زمان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، گم می‌شود، چیزی در آن تولید نشده است. هدف تکنولوژی در درجه نخست ذخیره زمان و به بیان دیگر تولید کالاها یا در کوتاهترین مدت ممکن است تا در زمانی باز هم کوتاهتر مصرف شوند. زمان ذخیره شده صرف تولید بیشتر می‌شود.

وقت آزاد نیز در واقع دهمین فشارهاست. به سرمایه‌های می‌ماند که داریم و نباید از دست بدهیم. بی‌کاری و تفریح هم، به همان روش کار، زمان آزاد را اشغال می‌کند و ما با همان پیش تولید خود را به زمان آزاد می‌سپاریم. مصرف کالاها نیز بخشی از احساس خوشی و رفاه است که خود در خدمت تولید بیشتر، که تنها هدف واقعی است، قرار می‌گیرد.

چنین است که احساس پوچ آب رفتن زمان در ما به وجود می‌آید. آنگاه زندگی بسرای جبران این گناهش



صفحه ساعت پامانی (حدود سال ۱۵۰۰)، اثر کوئکین منسیه هنرمند فلاندری.

و حشتناک شتاب می‌گیرد. «زندگی کوتاه است» حس تازه‌ای نیست. با این حال دنیای غرب دیگر بسرای بسفای خسود کلیساهای جامع نمی‌سازد. مقایسه ساعت کوارتز با پنگان (ساعت آبی) که روشن بسیار کهن اندازه‌گیری زمان است، در درک تغییری که رخ داده است به ما کمک می‌کند. پنگان گذشت هر ساعتی را که از ما گرفته می‌شود با جریان آب از ظرفی به درون ظرف دیگر اندازه می‌گیرد. اما، زمانی که می‌گذرد، مانند آبی که جریان می‌سپارد، از پسین نمی‌رود، بلکه مانند آب که در ظرف می‌ماند در خاطره حفظ می‌شود. «از دست دادگی» به «بهدست آوری» تبدیل می‌شود. «بهدست آوری» یا گذشت زمان افزایش می‌یابد و از چیزی که دیگر هیچ نیست چیزی بر جای می‌ماند. سرانجام، هنگامی که دیگر هیچ نماند، جای ظرفها عوض می‌شود و چرخه دوباره آغاز می‌شود.

مفهوم مابیت جمعی (کومولاتیو) زمان و جاودانگی که با انتقال (یک حافظه جمعی خطی) تضمین می‌شود در درک ذهن معاصر از زمان وجود ندارد. روی صفحه یک ساعت دیجیتال ثانیهها شعله کوچکی می‌زنند. اما برای هیچ، هیچ چیز نمی‌ماند. هیچ چیز به دست نمی‌آید. انگار زمان، به هدر رفته و سرچ، به سوی... هیچ در حرکت است.

با جدایی از مفهوم استمرار خطی، که بشریت را به سوی هدف ایدئالست سوق می‌داد و هر رویدادی در آن از چنان اهمیتی برخوردار بود که رسیدن به هدف را یاری می‌داد یا به مخاطره می‌انداخت، ارتباط ما با گستره بزرگی از ارزشها - تاریخ، پیشرفت، امید به آینده بهتر - قطع می‌شود. این

اما گرچه قصه از هم می‌بایست و تسخیل ناممکن می‌شود. طنین صدا، تنظیم‌گذاری، تنظیم شعری و آهنگ حرکت به زمان زندگی دوباره می‌بخشد. مسئله راه حل خود را دارد. وحدت، با بیان فاصله‌ای که آن را ویران کرده است باز یافته می‌شود. مرگ زمان فقط در زمانی بازآییده نمودار می‌شود.

این زمان بازآییده، نوع متفاوتی از زمان است. وحدت آن وحدت یک جریان همگن نیست. وحدت آن در نظم و چیرگی ریتم نهفته است. در موسیقی ریتم جای هارمونی را گرفته است. ریتم به چندگانگی نظم می‌بخشد و سازشی بین آشننگی ادراکها و تعقل حواس برقرار می‌کند.

بدعت، در ریم‌های تازه‌ای که تکنولوژی ارائه می‌کند نیست. در تکامل تکنولوژی ریتمیک است. ریتم دیگر صرفاً تفسیری بین سایر تفسیرها نیست. چهارچوب ثابت و مستقلی شده است که واریاسیون‌ها درون آن پییده می‌شوند. «ماترین ریتم» خطوط کلی یک قطعه موسیقی را دیده می‌کند؛ بقیه، نوعی گفتگوی کوچک موسیقایی است. برای اینکه آندکی آزادی برای ابتکار حفظ کنیم ناچاریم تسامح نیروی خود را متوجه تولید تکنولوژیکی صداهای نو کنیم. در آخرین وهله، محدودیت‌های ریتم را شدت دهیم و از میان نزدیکی فزایندهٔ مبدل‌های قفس صدا به سیلاب وحشت‌آور خشونت‌گفتاری راه عبور دهیم.

موسیقی معاصر بازناب سرگشتگی صدای اسپر در جهان پرتکرار و غیرشخصی تکنولوژی است. هنگامی که گزناکس از امکان‌ناپذیری ارتباط از طریق تکرار سخن گفت به موضوع بسیار نزدیک شد. تمام آنچه تکنولوژی می‌تواند ارائه کند امکان دستکاری و تردستی با اصوات است.

عصر سبیرتیک

موسیقی، که به ویژه هنر آهنگ حرکت، هنر دستکاری آهنگ حرکت در زمان است. در وضعیت کنونی خود، در چهارچوب منطق سبیرتیک، تصویری از چگونگی جذب لحظه در مفهوم استمرار به ما می‌دهد. برای کامپیوتر استمرار یعنی مجموعه‌ای از لحظتها و ذخیره آنها، و حافظه بسی

ساعت گل

هر روز در ونیز هزارها کیور در ساعت ۹ صبح و ۲ بعد از ظهر در میدان سن مارکو جمع می‌شوند. این کیورها منتظرند مردم برایشان دانه بپرزند. آنه به دلیل نواختن ساعت بلکه به دلیل داشتن یک آگاهی غریزی و تفریبی از زمان.

کدام مترونوم ناخودآگاه درونی سبب این اجتماع بزرگ می‌شود؟ پاسخ ساده نیست و مانند ساعت گل گشته به واکنشی ساده نسبت به محرکی فیزیکی و شناخته شده بستگی ندارد. البته ساعت گلی با ۱۳ گیل مسافت طرح کرد. کاسه گلهای مختلف روز بین ۶ صبح و ۶ عصر باز و بسته می‌شد.

ادوارد بوته

زیست‌شناس بلژیکی

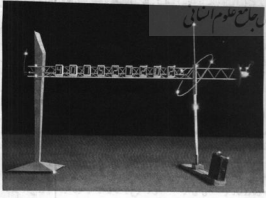
(زمان و استمرار از نگاه زیست‌شناسی از زمان و تمدن اشارات دانشگاهی لوزن لایو، ۱۹۸۴)

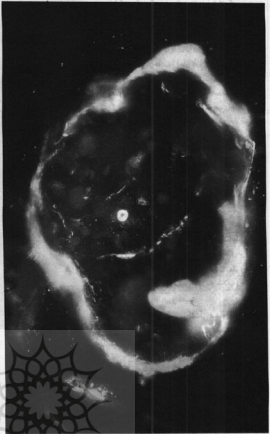
امید که در پایان زمان تمام اینها به دست خواهد آمد. امید که مردم را زنده و منتظر نگاه می‌داشت. جایی خود را به جستجوی زجرآور رضایت لحظه‌ای داده است، زجرآ جستجوی لذت روز به‌روز هدفی است زودرس و مطمئن‌تر. چون هیچ آینده‌ای پیش چشممان نیست. آرزوهایمان فقط با مصرف سرسام‌آور زمان حال برآورده می‌شود. هنگامی که هدف از میان برانده شد دوباره در جاهای دیگر ظاهر می‌شود اما در هیشی عقیم و کاهیده. همان طور که اعلام نلی خدا به وسیلهٔ نیچه به انتشار پاس‌آمیز تقدس انجامید. فقدان یک توجیه نهایی برای مسئله هستی سبب پروریش میل معنا بخشیدن، هر چند معنایی مضحک، به گوناختن فواصل زمانی شده است. البته آهنگ مصرف و شتاب ریتم زندگی هر قدر هم که سریع باشد باز مردم می‌میرند و نیستی ناگزیر آنها را با خود می‌برد.

ریتم و تکرار

شکلهای هنر معاصر متعسک گسستهٔ این گسستگی در استمرار زمان هستند. شاهدهی براین ادعا کنار گذاشته شدن کتابهای قطور است. در ادبیات به نظر می‌رسد داستان‌سرایان انگیزه را از دست داده‌اند. دیگر قصه نمی‌گویند. جداکنر، جریان پیش پا افتادهٔ زندگی عادی را شرح می‌دهند. بکت نمونهٔ فوق العادهٔ نویسندهٔ ترازوی معاصر است. او دنبای از فاصله‌ها را ارائه می‌کند. دنبای که، هر اها به با زمان، در سرز از هوایبندی است.

مجموع علوم انسانی





تصویر میکروگرافی یک دانه من که به وسیله پلاپه قطبیده گرفته شده است.

بانک داده‌ها، ظهور منطق سبیرتیک در عصری که می‌توان از پداری که چند سال پیش مرده‌اند کودکانی به بار آورد، اتفاقی نیست. آینده دیگر نه در کنترل قوانین انتقال که در کنترل قوانین تلفیق خواهد بود.

عصر آفرینش تسلیقی چنان تجهیز شده است که زودگذرهایا را در یک ناهنگامی عمومیته یافته ترکیب کند. صحبت از اثر این موضوع بر درک مشترک ما از زمان هنوز بسیار زود است، اما اثر آن مسلماً قابل توجه خواهد بود زیرا در اینجا یکی از کهنترین قطعه‌های انسان - قانون تولد و مرگ، تولید مثل و انتقال - را لمس می‌کنیم. هم اکنون امکان پاپان ناپذیر ذخیره اطلاعات - همه چیز، از رمز ژنتیکی تا شاهکارهای رنسانس به اطلاعات تبدیل شده است - مفهوم نامیرایی جمعی بر اساس انتقال دانش را کهنه ساخته است.

چنین می‌نماید که در حال بازگشت به نوعی جبریت هستیم، به این معنا که همه چیز هم اکنون وجود دارد و آینده به هر کیهانی از امکانات از پیش برده بستگی خواهد داشت. گذشته و آینده در حال یکی شدن و تبدیل به یک حال ترکیبی

اپام ولسف ، مقاله نویسی مصری در مجله فلسفه پاریس ؛ (سوربون) مشغول نوشتن تز دکتری درباره فرد در فلسفه معاصر است. خانم ولسف همچنین، به عنوان یک مصری ساکن پاریس، مشغول نوشتن ترمیمات خویش در اندک عصر است.

عصر آفرینش تسلیقی با صنایع بصری آغاز شد. تلویزیون، که در مقایسه با سینما زودگذرهای متنوع تری را با هم ترکیب می‌کند، محصول بارز این صنعت است. در بخش «زنده» هر گونه احتمال در آمیختن زمان تلویزیونی با زمان واقعی وجود دارد. تلویزیون از آشفتگی واقعیت بیام دارد و مانند طبیعت از خلأ می‌ترسد. هنگامی که به دلیل نقص فنی خلأیی ایجاد می‌شود، مجری به زمان واقعی - شاید تنها زمان واقعی که در تلویزیون دیده می‌شود و ظاهراً برای تماشاگر هم طولانی است و هم ناگانی - می‌لغزد. اما آشفتگی زمان واقعی هرگز نشان داده نمی‌شود. تمام کوشش بر این است که واقعیت خشن تصفیه و بسا یک سوالی داستانی همگن مخلوط شود.

در آگاهی ما، زمان تلویزیونی جای شکل‌های دیگر زمان را می‌گیرد. یک رویداد فقط اگر از تلویزیون بخش شود رخ داده است و زمانی آن هر قدر هم طولانی باشد اهمیتش را مدت زمانی که تهیه کننده به بخش آن اختصاص داده است تعیین می‌کند. یک عنوان خبری که عکسهای تکراری آن بارها و بارها از تلویزیون نشان داده شده است به سادگی تبدیل به یک ترازوی می‌شود که تعداد صحنه‌هایش برابر تعداد دفعاتی است که بر پرده تلویزیون آمده است. شاید بپرسید اگر این برداشت کاذب حاصل تجربه جمعی باشد اشتباه بودن آن چه اهمیتی دارد؟ آیا واقعاً حقیقتی بسجز دروغهای مشترک وجود دارد؟ تماشاگر به اندازه‌ای رعب‌انگیز افکنده می‌شود. تنها مخاطب او خود تلویزیون است که در خود ساززایی بی‌سپایش افراط می‌کند و عدم وجود کوچکترین لحظه سکوت را تضمین می‌کند. زمان چنان از تصاویر آکنده می‌شود که دیدن نامسکن می‌گردد. آیا بین نمایش بلور صایع یک ساعت گوارتر که توالی لحظه‌های بخزده در زمان را ثبت می‌کند و پرده تلویزیون که تصویر را در استمراری بسازد می‌شود و مصنوعی نشان می‌دهد، هیچ شایعت خوشاوندی وجود دارد؟ شاید وجود دارد، اما تقریبی‌تر از آن است که ارزش بی‌گیری داشته باشند.

رژه پیوسته تصاویر تلویزیونی با جالاک بلورهای محلق در یک شار تابنده هیچ وجه اشتراکی ندارد. بین دو ثانیه ثبت شده، زمان هست و بالاتر از آن، احتمالاً معنایی هست. بین دو ثانیه ثبت شده، یک زمان گمشده خالی هست. برای پایان دادن به پوچ کافی است پلی بین این دو ثانیه زده شود. این شکاف همان گونه که بین دو لحظه فاصله می‌اندازد، به تنهایی آتشی آن دو را امکانپذیر می‌سازد. به این ترتیب، زمان باره باره، زمان پسران آکنده شده بسا فاصله‌ها، زمان اشتیاق از خلأ که انسان امروزی این چنین برایش مویه می‌کند، شاید بهترین امید دوساره سازی پیوندی تازه‌ای بین انسان و جهان، بین واقعیت و معنا باشد. بر سیدی صفحه شعر معاصر؛ پرسیمیهای سینمای ورم و ندرس - در طول زمانی که دو عدد قسورست خودسوزی می‌کنند - فرشته‌ای می‌گردد.

ترجمه امید اقتلاری